

بار دیگر جنگهای فتودالی آرامش عمومی را مختل کرد. کسانی که داعیه فرمانروایی داشتند به جان یکدیگر و به جان مردم افتادند، تا آقا محمدخان قاجار به زمامداری رسید. این مرد بر خلاف کریمخان، معتقد بود که باید به کشاورزان سخت‌گرفت و آنان را در حال خوف و رجا نگاه داشت تا سراز اطاعت نپیچند. دیگر سلاطین قاجاریه نیز بدون استثناء، فقط در فکر گرفتن مالیات بودند و چیزی که در اندیشه آنان راه نمی‌یافت تأمین سعادت اکثریت مردم بود. از دوره آقامحمدخان به بعد، بار دیگر فتودالیسم جان تازه گرفت، و دادن زمین به عنوان تیول یا به عنوان و اساسی دیگر، به اشخاص، آغاز گردید. به همین علت، در سراسر دوره قاجاریه، مالکین بزرگ و خوانین ایلات در نقاط مختلف کشور قدرت و نفوذ فراوان داشتند و با حکام و مأمورین وصول، در استثمار و چپاول مردم همکاری می‌کردند. به عنوان نمونه، یکی از فتودالهای تاجریشه این دوران را معرفی می‌کنیم:

استقلال يك فتودال بزرگ: «اسحاق خان، یکی از افراد ایل قرائی، با گذشت زمان، یکی از رجال و متنفذین خراسان گردید، چنانکه یک نفر از سیاحان فرنگ نوشته است، قبل از استیلای مرحوم آقامحمدشاه به خراسان، وسعت متصرفات اسحاق خان از طرف شمال تا دروازه‌های شهر مشهد زیاده از صد میل بود، و از جانب جنوب تا کوه قاف را در تصرف داشت، و مالیات گزافی می‌گرفت و شش هزار نفر استعداد عسکریه او بود، و همسران او از او اندیشه می‌کردند... او علاوه بر مالیاتی که می‌گرفت، منافع زراعتی نیز داشت، و از غارت، سود شایان می‌برد. کلیه منافع او در سال، صد هزار تومان بود؛ سی هزار تومان از تجارت، و سی هزار تومان از زراعت، و چهل هزار تومان از رعیت می‌گرفت. و نیز سیصد نفر شتر داشت که به کاروانها کرایه می‌داد، و میان هندوستان و ایران حمل مال التجاره می‌کردند. و از میوه‌جات خشک و سایر محصولات متصرفات خود، به مالک خارجه می‌فرستاد و در عوض، استعه و مال-التجاره به متصرفات خود داخل می‌کرد. در زمان فتحعلی‌شاه، گاه دم از استقلال می‌زد و زمانی راه اطاعت می‌سپرد...»^۱

در دوره محمدشاه، تا قائم مقام حیات داشت، وضع عمومی کشور چندان آشفته نبود؛ ولی پس از زمامداری حاجی میرزا آقاسی، بعلت بی‌کفایتی این مرد، نه تنها مالکان بزرگ بلکه مأمورین دولت و حکام در منطقه قدرت خود مالک الرقاب بودند.

اعطای تیول: احمد میرزا در تاریخ عضدی می‌نویسد: محمدشاه، نیرالدوله را فرا-خوالد گفت: «سواجب توجقدر است؟ عرض کرد دوهزار تومان، ولی برات سی دهد نمی‌رسد. فرسودند: از کجا تیول می‌خواهی؟ عرض کرد: چون برادرم سیف‌الدوله بیدگل کاشان را تیول دارد، اگر از کاشان مرحمت شود مناسبتر است. به میرزا نظر علی فرسودند: امروز فرمان شاهزاده را بگذران و تیول از کاشان به او داده شود. حسن آباد کاشان همانوقت تیول نیرالدوله شد...»^۲

در آغاز زمامداری ناصرالدین شاه، از برکت همت و کاردانی امیر کبیر، وضع مملکت در تمام زمینه‌ها رو به بهبود می‌رفت؛ فتودالها و حکام و مأمورین دیوانی از بیم بازخواست امیر

از حد خود تجاوز نمی کردند، ولی با قتل امیر و استقرار حکومت میرزا آقاخان نوری، بار دیگر ستمگری و تجاوز به حقوق عمومی آغاز و خزانه مملکت تهی شد، و دولت ناگزیر گردید که مقداری از اراضی خالصه را در اصفهان و دیگر نقاط بفروشد. روحانیان فنودال، نظیر آقانجفی، ملا علی کنی، حاجی آقا حسن عراقی، در لباس دین به انواع ستمگری و استعمار خلق دست می زدند؛ حاجی ملا علی کنی با احتکار غلات و گران فروختن گندم در قتل نفوس شرکت می جست. ظل السلطان در اصفهان حکومت بلکه سلطنت می کرد. وی در کتاب تاریخ مسعودی، در باره اسلاکی که از راه تهدید و ستمگری به کف آورده، چنین می نویسد: «من به خیال افتادم که در اصفهان توطن اختیار کنم و به این جهت، اسلاک زیاد، چون ارزان بود و مناسب، صاحبشان به ملاحظه فراوانی اسلاک، از عهده نالیات دیوانی اش بر نمی آمد، مطابق شرع شریف، بدرشایت صاحب ملک، در کمال دقت که می توانم بگویم در عالم کسی به دقت من ملک نخزیده - و به این استحکام، اسلاک زیادی در لنجان و کردن و ماربین و فریدن و چاپلق و محلات و تهران خریدم. با وجودی که کمال ملاحظه و رعایت را از رعایای خود می کنم، آنها به طیب خاطر خود سالی دویست هزار تومان، که چهل هزار لیبره باشد، به من حق رعیتی و اربابی می دهند. و اگر این اسلاک مال دیگران بود، شاید دوسه برابر از آنچه می گیرم از این بیچاره ها غارت کرده و می گرفتند... خداوند تبارک و تعالی آن قدر به من داده است که اگر ده نسل بعد از من بفهمند چه می کنند برای آنها کافی است.»^۱

عهدشکنی رجال: حکومت قاجاریه برای دستگیری حمزه میرزا، رئیس ایل مگری، شیخ الاسلام را واسطه قرار داد. شیخ پس از گفتگو با حمزه میرزا جواب آورد که می گوید: اگر از قاجار بود، اطمینان نمی کردم؛ لکن وزیر فواید هم ایل است اگر قسم بخورد و عهد نماید، قبول می کنم، وزیر فواید هم قسم خورد، پشت قرآن نوشته مهر کرد که: مادامی که من زنده و در روی زمین راه می روم، با تو همراهی خواهم کرد و در حفظ تو تا جان خود مضایقه نخواهم نمود. قرآن را و سکتوب را بردند. سردار آقا برادر زاده رشیدش جوانتر و باهوشتر بود، گفت: آقا من در خدمتگزاری و نوکری صلاح نمی دانم بروید. راست است حسنعلی، خان ایل است، لکن ناسرد است. کسی که پدر خود را کشته به او چه اطمینان توان کرد؟ حمزه آقا می گوید، گویا می ترسی؟ او می گوید: حالا که به من نسبت جبن دادی، با اینکه می دانم خطر جانی دارم، با تو می آیم. بالجمله قرآن را بوسیده، هردو با معدودی سوار آمده وارد ساوجبلاغ می شوند.

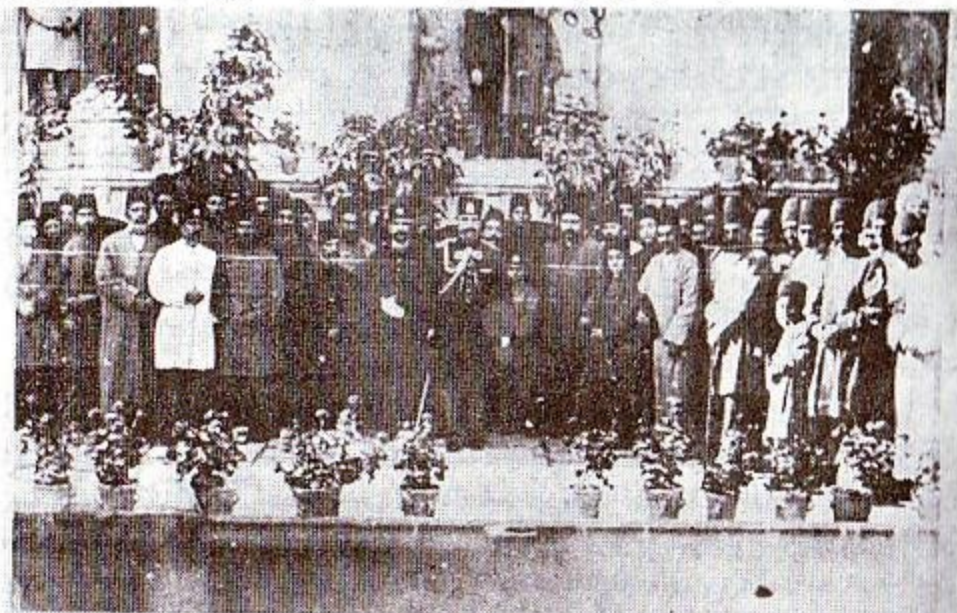
بعد آنها را به داخل چادری دعوت می کنند و ناسردانه آنها را از اطراف گلوله باران و مقتول می سازند.^۲

دسرگان، که در حدود سال ۱۹۰۸ میلادی برای کشف آثار باستانی به ایران آمده است، از فقدان اسنیت و تمرکز در منطقه خوزستان و لرستان سخن می گوید. به نظر او، در عهد

۱. ظل السلطان مسعود میرزا، تاریخ مسعودی، ص ۲۵۱ به بعد.

۲. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۲۵۶.

ناصرالدین شاه، مخصوصاً در دورهٔ زمامداری ظل‌السلطان، امنیت نسبی در آن نواحی برقرار



مال سارک هابون روخنا فاده در روز شربت فرمائی نمانه چنابا جل صدر اعظم در آنجا در شجابه حاکم فباده است

بود. «ولی امروز، همه چیز تغییر یافته است. اعراب کمتر مطیع حکومتند و با سلاحهای بهتری مجهزند. تفنگهای گلوله‌ای بقدری در میان آنها فراوان است که برای اعادهٔ امنیت و آرامش منطقه یک اردوکشی نظامی باید صورت گیرد. شمال عربستان (مقصود خوزستان است) توسط قبایل لُراشغال شده که بعضی از آنها تخته قاپو هستند، و بقیه مثل سگوندها و پیرانوندها و دیرکوندها فقط در زمستان به جلگه می‌آیند؛ و این قبایل در مسیر قشلاق و بیلاق خود، به هر جا که می‌توانند تجاوز می‌کنند؛ و آنچه را بیابند غارت می‌کنند، و حتی گاهی به شهر دزفول دست‌اندازی می‌کنند. در شمال شرقی، بختیاربها هستند که به بهانهٔ امنیت و نظم، به نام پادشاه، قبایل ضعیف را لخت می‌نمایند. بعلاوه، در جنوب، قبایل عرب علیه یکدیگر و همچنین با همسایگان ایرانی خود دائماً در جنگ و ستیز هستند. این قبایل عموماً برتری و سلطهٔ شیخ خزعل شیخ محمره را قبول دارند، و شیخ با این حال، باید لاینقطع با اعراب بنی‌لام، که در خاک عثمانی میان دجله و کرخه متمرکزند، بجنگد... یاغیان و قاچاقچیهیای دو کشور از این فقدان تمرکز بمنظور چپاول و غارت استفاده می‌کنند. این عده گاهی داسنهٔ تجاوزات و غارتگری-های خود را تا حدود دزفول و شوشتر هم می‌کشند. و آنها هستند که به طرف کشتیهیای بخاری، که در کارون علیا رفت و آمد می‌کنند، تیراندازی می‌نمایند و به کاروان «هیأت» حمله برده‌اند. یکجنین واقعاً بسیار ناگوار، سبب مداخلهٔ من و سیاست‌ما شد، ولی تمام مساعی و کوشش‌ما در تهران هم مانند اسلامبول بی نتیجه ماند. مقامات تهران پاسخ می‌دادند: یغماگران تبعهٔ ما نیستند،

به سلطان عثمانی مراجعه کنید، و باب عالی اظهار می کرد: جرم چون در خاک ایران واقع شده است، از ماکاری ساخته نیست، و در حقیقت هیچیک از دو دولت وسیله ای برای سرکوبی مقصرین و اشرار نداشت.»^۱ سپس نفوذ و قدرت نظامی و سیاسی خزعل را چنین توصیف می کند: «شیخ خزعل خود در واقع پادشاه کوچکی است. اسلاک او در منطقه عثمانی بمراتب بیشتر است از آنچه در خاک ایران دارد. دارای ارتش زمینی و نیروی دریایی مرکب از چند کشتی-بخار است. دسته سوزیک او هر روز دویار در فضای رودخانه کارون با آهنگ سوزون مترنم می شود. یک آتشبار توپخانه او از نوع توپهای قدیم است. در جواب کشتیهای بخاری، که هنگام عبور از شط العرب به سازمان دریایی او احترام می گذارند، شلیک می کند.»^۲

در کتاب آبی نیز از عوارض فتودالیسم سخن به میان آمده است: «آلان (۹ شعبان ۱۳۲۹) به سن خیر رسید که سه هزار نفر از طایفه بهارلو با دو عراده توپ برای غارت سیرجان در حرکت هستند، و... ۳۵ نفر سارقین بهارلو و اینانلو در کار چپاول قراء رفسنجان هستند.»^۳

از آغاز مشروطیت، اندک اندک، فتودالیسم و قدرت نامحدود مالکین **حمله به اصول فتودالیسم** رو به سستی نهاد. چشم و گوشها باز شد، و کشاورزان برای نخستین بار بر آن شدند که در راه تحصیل حقوق خود و جلوگیری از مظالم و تعدیات مالکین، قدمهایی بردارند. رابینو، ضمن وقایع مشروطه گیلان، می نویسد: «در مارس ۱۹۰۷... رعایا در مقابل تعدیات مالکین سری بیرون آورده اند. یک رعیت مالک مالک خود را زد. مالک در انجمن هم کتک خورده بیرون رفت.

۲۳ مارس - پانصد نفر از رعایا در مسجد خواهر امام از تعدیات مالکین متحصن شدند، حتی گفتند ما دیگر مال الاجاره نمی دهیم. بالاخره، به آنها اطمینان میثاق جدیدی دادند، آنها متفرق شدند...»^۴

دسرگان، ضمن توصیف وضع فتودالی و فقدان امنیت و آراش در خوزستان و لرستان می نویسد: «علت منازعات وزد و خورد های قبایل عرب، معمولاً جز سرقت چند سرگوسفند یا کشمکشهایی که در سوق

منازعات قبایل عرب در خوزستان

آبیاری اراضی و چرانیدن احشام و اغنام روی می دهد، یا موضوع «فصل» چیز دیگری نیست. فصل به معنی حل اختلاف دو طایفه است به وسائلی غیر از معامله مثل؛ اگر یکی از افراد طایفه ای به دست طایفه دیگر کشته شود، برای اینکه قتل مذکور با قتل دیگری جبران و تلافی نشود، خانواده قاتل باید از دو تا هفت دختر و یا اغنام و احشام به اندازه ای به خانواده مقتول بدهند که رضایت آنها را جلب نمایند، و این عمل را «فصل» گویند. عمل فصل در محضر شیوخ طایفه و در محاکم سادات و پیر مردانی که واقف به رسوم و آداب قومی هستند صورت می گیرد. دوستی و اتحاد آنها هم ثباتی ندارد؛ چه همینکه یکی از دو قبیله رقیب بعللی ضعیف شود و قادر به مقاومت در مقابل تجاوزات و زورگوییهای دیگران نباشد، خانوارهای آن به قبایل مجاور

۱. نازک دمورگان، سفرنامه دمورگان، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، ص ۲۴ به بعد.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. کتاب آبی، ج ۳، ص ۶۲.

۴. رابینو، مشروطه گیلان، به کوشش دکتر محمد روشن، ص ۱۱.

می‌پیوندند؛ حتی به‌میان دشمنان قدیم خود می‌روند.^۱ در دوره قاجاریه، زندگی اشرافی بیش از پیش، در سراسرییی سقوط و فساد افتاد اعتماد السلطنه، ضمن توصیف مظالم و مفسدات ظل السلطان می‌نویسد: «شاهزاده (ظل السلطان) جور غریبی ادرار فرمودند؛ پیشخدمتی گلدان در دست داشت، دکمه شلوار را در حضور من باز کردند، پیشخدمت باشی، که به‌ابراهیم خلیل خان موسوم است، احلیل شاهزاده را گرفته در گلدان نهاد، شاهزاده ادرار کردند، همان پیشخدمت باشی آب ریخت، طهارت گرفت. خیلی من تعجب کردم.»^۲

توصیفی از زندگی یکی از اشراف

حاجی پیرزاده، که در عهد ناصرالدین شاه از شیراز دیدن کرده است، وضع زندگی یکی از اشراف آن عهد را، که در بوشهر و «ریشهر» زندگی می‌کرد، چنین تصویر کرده است:

سلک التجار سه چهار خانه‌های خوب به‌وضع فرنگستان در ریشهر ساخته دو سرتبه و سه سرتبه؛ و اسبابهای خوب و آینه‌ها و صندلیها و مبلهای خوب در اتاقهای خود گذارده و نوکرهای معتبر با خود نگاه داشته و در سفر استنبیل بقدر ده نفر کنیز چرکس بسیار خوب خریده و با خود آورده، و یکی از آن چرکسها مطبوع اتفاق افتاده، خانم محترم و بزرگ خانۀ او شده. و سلک التجار زنهای نجیب معتبر از تجار شیرازی و بوشهری و کلکته دارد، ولی خانم چرکسی او از همه زنهای اوگویی سبقت ربوده و سلک التجار را مطیع خود ساخته است.

وضع حالیه سلک التجار وضع تجارت و کسب نیست، وضع اعیان و اشراف و نوکر باب دیوانیان محسوب می‌شود. سابق براین، عمامۀ تجارتی بر سر داشته و لباس بلند می‌پوشیده، ولی حالا کلاه کوتاه و لباس فرنگی و زلف مجعد دارد.^۳

پس از قتل ناصرالدین شاه، در دوره مظفرالدین شاه نیز با وجود اعتراضات و تذکرات مکرر آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان، کمترین قدسی در راه تحدید قدرت فتودالها و بهبود وضع کشاورزان برداشته نشد، و این وضع تا اعلام مشروطیت دوام یافت. در سال ۱۳۲۰، کمیسیون ساسور رسیدگی به‌وضع اقتصادی مملکت گردید. یکی از قدسهای اصلاحی این کمیسیون لغو تیولداری بود. تیول: آقای علی اصغر شریف، ضمن مطالعاتی که در پیرامون لغو تیول و تیولداری کرده‌اند، در مورد کلمه «تیول» با سراجعه به لغتنامه‌ها، چنین نوشته‌اند: «تیول جایگزین مدد سعاش، و لغت ترکی است.» (از آندراج). در کتاب لغت نفیسی، معنی «تیول» چنین آمده است: «تملك و تصرف ملك و عقار و زمینداری.»

در لغت نامه دهخدا این دو جمله بر آن اضافه شده است: «واگذار کردن دولت خالصه‌ای از خالصه‌ها یا مالیات قریه‌ای را به یکی از نوکران خود در ازای سواجب او در تمام عمر. جمع آن تیولات است و با بودن و دادن صرف می‌شود.» در کتاب مالک و زادع نوشته دکتر لمتون، از تیول چنین یاد شده است: «تیول از اصطلاحات دوره ایلخانان است و

۱. سفرنامه دموژگان، پیشین، ص ۴.

۲. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۰۸.

۳. سفرنامه خاطرات اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۶۴۲.

مقصود از آن، واگذاری درآمد و هزینه ناحیه معینی است از طرف پادشاه به اشخاص، در اثر ابراز لیاقت یا به‌ازای سوابق و حقوق سالیانه. «در کتاب اقتصاد کشاورزی پس از بیان سوابق تیولداری در ایران، چنین می‌خوانیم: «در بعضی موارد، تیول عبارت بود از اعطای زمین خالصه به‌جای حقوق و سوابق، و در پاره‌ای موارد، خاصه. در نواحی عشایر نشین، تیولدار متعهد بود که قوای نظامی «بنیچه» فراهم کند. در موارد دیگر، تیول فقط عبارت بود از اعطای حق وصول مالیات ناحیه‌ای که یا زمین آن خالصه بود، یا ملک شخص ثالث و یا ملک کسی که تیول به او داده شده بود. و در مورد اخیر، معنی تیول معاف بودن از پرداخت مالیات بود.

اهمیت تیول و شناسایی این امر در دوران گذشته، از نظر موقع و مقامی که تیولدار به دست آورده و در کلیه امور اجتماعی و اداری و حتی در امر قضا و اجرای عدالت، خود را صاحب نفوذ و رأی می‌دانسته است، شایان توجه است. در ایران، اضمحلال تیولداری توسط قانون انجام گرفت، و این امر در مذاکرات مجلس دوره اول سال ۱۳۲۰ منعکس است؛ و طبق آن، نه تنها روش تیولداری لغو گردید بلکه تسعیر نیز منسوخ شد. و با این اقدام اساسی، عواید دولت فزونی گرفت؛ زیرا تیولداران مالیاتی نمی‌پرداختند.»^۱

www.bakhtiaries.com



www.bakhtiaris.com

۵. وضع کارگران، پیشه وران

و صنعتگران و بازارگانان

در قرون وسطی

از دیرباز، در ایران، در حوزه قدرت هر یک از فئودالها، عده‌ای برای تأمین احتیاجات ارباب و وابستگان او و کشاورزان، به فعالیتهای صنعتی کوچک نظیر نجاری، آهنگری، پارچه بافی، دباجی، کفاشی و غیره مشغول بودند و قسمتی، یا تمام احتیاجات منطقه فئودال‌نشین را تأمین می‌کردند؛ ولی محل فعالیت و مراکز اصلی پیشه‌وران و صنعتگران در دوره قرون وسطی، در داخل شهرها بود. با اینکه پیشه‌وران و کارگران در این دوره بعد از کشاورزان، مفیدترین و پر ثمرترین طبقات اجتماعی بودند، و قسمت قابل ملاحظه‌ای از مالیات مملکتی را نیز آنان می‌پرداختند، در منابع و آثار تاریخی، کمتر از مقام و موقعیت اجتماعی این طبقه وسیع و پر ثمر سخنی به میان آمده است، با این حال با مراجعه به کلیه آثار منظوم و منثور موجود می‌توان بسته‌جسته مطالبی که نمودار موقعیت اجتماعی و اقتصادی این طبقه است، به دست آورد:

در عهد باستان به کارگران و پیشه‌وران «اهنوخشی» می‌گفتند. بنا به روایات کهن: «جمشید طوایف انام را بر چهار قسم کرد: اول را «کاتوزی» نامید و فرسود که در کوهها و غارها سکان کنند و به عبادت خدا و کسب علم مشغول باشند، و دوم را «نیساری» خواند و گفت سپاهیگری بیاسوزند، و سوم را «نسودی» گفت و حکم فرسود که کشت و زراعت کنند، و چهارم، «اهنوخشی» لقب داد و گفت به انواع حرفتها پردازند.»^۱ فردوسی فرماید:

چهارم که خوانند اهنوخشی

همان دست‌ورزان بسا سرکشی

کجا کارشان همگنان پیشه بود

روان‌شان همیشه پر اندیشه بود

در کتاب التوسل الی التوسل، ضمن تعالیم مشروحه‌ای که به حاکم خجند، در مورد طبقات و گروههای مختلف اجتماعی داده شده است، در مورد پیشه‌وران چنین می‌خوانیم: «... و سحر فیه و اهل اسواق را از تحمل اعباء مشاق محفوظ گرداند، تا کارهای خلاق که بنفس خویش مباشر آن نتوانند بود، فرو نماند...»^۲

عنصر العالی در باب چهل و بیستم قابوسنامه، پس از توصیف آیین دهقانی، از راه و رسم پیشه‌وری سخن می‌گوید و خطاب به فرزند خود می‌گوید: «اگر پیشه‌ور باشی، از جمله پیشه‌وران

بازار، در هر پیشه که باشی، زود کار و ستوده کار باش تا خریدار بسیار باشد؛ و کار به از آن کنی که همشینان تو کنند؛ و به کم‌مایه سود قناعت کن تا به یک‌بار، ده یازده کنی (یعنی از ده جزء یک جزء سود بری)... پس خریدار، مگریزان به سگاس (یعنی چانه‌زدن) و لجاج بسیار، تادر پیشه‌وری مرزوق باشی و بیشتر مردم ستوداد با تو کنند. تا چیزی همی فروشی، با خریدار به جان و دوست و برادر و بار خدای سخن‌گوی، و در تواضع کردن مقصر مباش، که به لطف و لطیفی از تو چیزی بخرند و به نحسی و ترش‌روی و سفیہی، مقصود به حاصل نشود. و چون چنین کنی بسیار خریدار باشی، و ناچار محسود دیگر پیشه‌وران گردی، و در بازار، معروفتر و مشهورتر از جمله پیشه‌وران باشی. اما راست گفتن عادت کن، خاصه بر خرید و از بخل پرهیز... با زنان و کودکان در معامله فزونی بجوی، و از غریبان بیشی سخاوت، و با شرمگین، بسیار سگاس مکن و مستحق را نیکودار... سنگ و ترازو راست دار... با همبازان خود خیانت مکن و صنعتی که کنی از بهر کارشناس و نا کارشناس، کار یکسان کن و متقی باش. اگر دستگاہ باشد قرض دادن به غنیمت‌دار و سوگند به دروغ مخور و نه به راست. و از رباخوردن دور باش و سخت معامله مباش و اگر به درویشی و اسی دادی، چون دانی که بی‌طاقت است، پیوسته تقاضا مباش، نیکدل باش، تا نیکبین باشی، تا حق تعالی بر کسب و کار تو برکت ببخشد. و هر پیشه‌ور که برین جمله باشد، جوانمردتر از همه جوانمردان باشد. و از جمله پیشه‌وران، هر قومی را در صنعتی که باشد، در جوانمردی طریق است...»^۱

امام محمد غزالی از مزایای کسب حلال و ضرورت فعالیت‌های گوناگون اقتصادی سخن می‌گوید. به نظر ابن مرد مشرع، «... آدمی را به قوت و پوشش حاجت است و آن بی کسب آدمی ممکن نیست. باید که آداب کسب بشناسد...» و در فضیلت کسب می‌گوید: «بدان که خود را و عیال خود را از روی خلق بی‌نیاز داشتن، و کفایت ایشان از حلال، کسب کردن، از جمله جهاد است در راه دین، و از بسیاری عبادات فاضلتر است، که روزی رسول (ص) با اصحاب نشسته بود برنایی (جوانی) با قوت، با مداد نگاه بر ایشان بگذشت و به‌دکان می‌شد. صحابه گفتند: «دریغاً اگر این نگاه خاستن در راه دین بودی.» رسول (ص) گفت: «چنین مگویند که اگر برای آن می‌رود تا خود را از روی خلق بی‌نیاز دارد... وی در راه‌خدای تعالی است...» رسول (ص) گفت: «بازرگانان راستگوی روز قیامت با صدیقان و شهیدان برخیزند» و گفت: «خدای تعالی مؤمن پیشه‌ور را دوست دارد.» و گفت: «حلالترین چیزی، کسب پیشه‌ور است...» و رسول (ص) گفت: «هر که در سؤال برخوردگشاده کند، خدای تعالی هفتاد در درویشی بر وی گشاده کند» و عیسی علیه‌السلام مردی را دید، گفت: «تو چه کار کنی؟» گفت: «عبادت کنم.» گفت: «قوت از کجا خوری؟» گفت: «سرا برادری است که وی قوت من راست دارد.» گفت: «پس برادرت از تو عابدتر است.» و عمر گوید، رضی الله عنه، که: «دست از کسب مدارید و مگویند خدای تعالی روزی دهد، که خدای تعالی از آسمان زروسیم نفرستد.» و لقمان فرزند خود را وصیت کرد و گفت: «دست از کسب باز مدار که هر که درویش و حاجتمند شود به خلق، دین وی تنگ شود، و عقل وی ضعیف، و سروت وی باطل شود و خلق به چشم حقارت

در وی نگرند.» و یکی از بزرگان را پرسیدند که: «عابد فاضلتر یا بازرگان با امانت؟» گفت: «بازرگان با امانت، که وی در جهاد است، که شیطان از راه ترازو و دادن و ستدن قصد وی کند.» و عمر گفت: «هیچ جای که مرا مرگ آید دوست‌تر از آن ندارم که در بازار باشم و برای عیال خویش طاب حلال کنم.» و احمد بن حنبل را پرسیدند که: «چه گویی در مردی که در مسجد بنشیند به عبادت و گوید خدای تعالی روزی پدید آرد؟» گفت: «آن مردی جاهل باشد و شرع نمی‌داند که رسول (ص) می‌گوید خدای عزوجل روزی من در سایهٔ نیزهٔ من بسته است، یعنی غزا کردن (جنگ کردن).»^۱

ابوبکر شغلش بزازی بود نویسندهٔ بهوافلواید گوید: «چون ابوبکر صدیق به خلافت بنشست، گفت: ای مسلمانان دانید که سرا عیال است و حق ایشان بر گردن من است و ایشان را ضایع نتوان گذاشت، و حرقت من بزازی، نیک شغلی بود، امروز از بهر شغل مسلمانان از آن بازماندم، مسلمانان همه اتفاق کردند که قدر کفایت و مؤونت از آن بردارد.»^۲

هنگام بحث در پیرامون کارگران و پیشه‌وران، نمی‌توان از سلمان فارسی افتخار زحمتکشان و حاسی مظلومان سخنی نگفت. این مرد فاضل و پرکار به حکم تقوی و عدالتخواهی و منزه‌طلبی هنگامی که در مقام امارت و فرمانروایی تیسفون بود حاضر نشد از حقوق بالنسبه کلانی که به اقتضای شغل از بیت‌المال به او می‌دادند، استفاده کند، بلکه با سبدهائی و کاربندی اسرار، معاش می‌کرد. گویی این مرد مستقی و پیا کدامن بیت‌المال مسلمین را، که از طریق جنگ و خونریزی و جزیه و خراج به نحوی ظالمانه گردآوری می‌شد، بر خود مباح و حلال نمی‌شمرد. می‌گویند عمر بسبب اعتقادی که به زهد سلمان داشت، از او پرسید: «آیا رفتار سرا به سلطانی شبیه می‌کنی یا به خلیفه‌ای.» وی گفت: «اگر در همی از بیت‌المال را در مورد خود مصرف کنی، نام سلطانی از نام خلافت بر تو سزاوارتر است.»

سلمان فارسی سبدهائی می‌کرد

به نظر غزالی: «بازاریان و پیشه‌وران باید که به خرنده دروغ نگویند، عیب کالا پنهان ندارند، ترازو و سنگ و چوب‌گز راست دارند، و در کالا غش در نکنند و چیزی داخل جنس نکنند، و جامهٔ کهنه و رفو کرده را بجای جامهٔ نو ن فروشند.»^۳ ناگفته نگذاریم که پدر غزالی سردی پیشه‌ور و زحمتکش بود، استاد همائی می‌نویسد: «نسبت غزالی که اصل صحیح آن بتشدید زاه است مبتنی بر همان پیشه و حرفهٔ ریسندهائی خانوادگی است.»^۴

وظایف پیشه‌وران

نه تنها سلمان فارسی، بلکه عدهٔ زیادی از دانشمندان و روحانیان و پیشوایان مذهبی از جمله فضل‌الله نعیمی استرآبادی پیشوای فرقهٔ حروفیه معتقد بودند که هر کس باید از حاصل کار و کوشش خود زندگی کند، در شرح احوال این مرد می‌خوانیم که فضل‌الله «به سید فضل‌الله حلال خود» شهرت داشت به این معنی که هیچ حرام نمی‌خورد، او به اندازه‌ی پارسا و پرهیزکار بود، که

فضل‌الله استرآبادی طاقیه‌دوز بود

۱. کیمیای سعادت، به اهتمام احمد آرام، ص ۵۶-۲۵۵ (به اختصار) ۲. ص ۱۶۲.

۳. کیمیای سعادت، پیشین، ص ۴۰۷ (با اندکی تصرف).

۴. نصیحة الملوك، به تصحیح استاد همائی، ص ۱۵۲.

در باره وی آورده‌اند، که در همه زندگی خویش از خوراک کسی نچشید و از کسی چیزی نپذیرفت و طاقیه‌های عجمی می‌دوخت و از بهای آن روزی می‌خورد، از دانشها و نظم و اثر بخوبی برخوردار بود... او و مریدانش از دنج دست خود نان می‌خوردند... یک درهم از کسی نمی‌پذیرفت و بابت آتشی هم که از آتیش یا نانوا می‌گرفتند پول می‌دادند. اگر آتیش یا نانوا پرخاشته‌ای، هرگز احدی در برابر آنان دروغ نمی‌گفت و در سراسر خراسان و عراق و آذربایجان و شروان به راستی مشهور بودند و مردم ایشان را «حلال خواران و راستگویان» می‌خواندند... با یکدیگر چون برادر بودند و در یک خانه می‌زیستند و نسبت بهم مشتاقتر از برادران تنی بودند، نسبت به بینوایان سخاوت می‌ورزیدند، روزگار بعفت می‌گذرانیدند و هرگز به کسی با دیده شهوت نمی‌نگریستند زبان خود را از بیهوده‌گویی و گوش را از شنیدن غیبت و افترا حفظ می‌کردند...»^۱

نا گفته نگذاریم که از دیرباز در میان پیشه‌وران، مردان منصف و نیکوکاری بودند که در معاملات جانب‌عدل و میانه‌روی را سرعی می‌داشتند، یعنی اگر خریدار هم راضی بود، آنها به سود بسیار رضا نمی‌دادند. غزالی می‌نویسد: «سری السقطی دکانداری بود که در معاملات بده‌ده‌نیم سود قانع بودیک بار دلال خواست پادام او، که به شصت دینار خریده بود به نود دینار بفروشد، ولی وی رضا نداد و گفت: به ۶۳ دینار بفروش. دلال گفت: کالای تو را به کم نمی‌فروشم، سری سقطی هم به گرانفروشی رضا نداد.»^۲

همچنین محمد بن المنکدر دکاندار بود و جامه می‌فروخت. غزالی می‌گوید: «شاگرد وی در غیبت وی جامه‌ای بده دینار به اعرابی فروخت. چون باز آمد. بدانست. در طلب اعرابی همه‌روزه بگردید وی را باز یافت، گفت: آن جامه پنج دینار بهتر نه‌ارزد. گفت شاید که من رضادارم؛ محمد بن المنکدر گفت: آری ولیکن چیزی داکه به خود نپسندم، هیچکس (ا نپسندم. با بیع نسخ کن، یا جامه نیکوتر بستان، یا پنج دینار از من بگیر. اعرابی پنج دینار باز ستد.»^۳ در مقابل این قبیل کسبه و پیشه‌وران شرافتمند، گروهی کسبه نابکار و فاسد بودند که سنایی در وصف آنها می‌گوید:

دزد به شمشیر تیز گر بزند کاروان
بر در دکان زند خواجه به زخم پله^۴

در جای دیگر از کیمیای سعادت غزالی می‌خوانیم: «... اصل دنیا حرف و مشاغل به نظر
غزالی
سه چیز است: طعام و لباس و مسکن. اصل صناعت که ضرورت
آدسی است نیز سه چیز است: بزرگری و جولاهی (یافتگی) و بنایی.
لکن این هر یکی را فروغند که بعضی ساز آن همی کنند؛ چون حلاج و ریسنده ریسمان که
ساز جولاه می‌کنند، و بعضی آن را تمام می‌کنند، چون درزی (خیاط) که کار جولاه تمام کند.
و اینهمه را به‌آلات حاجت افتاد از چوب و آهن و پوست و غیر آن. پس، آهنگر و درودگر
(نجار) و خراز پیدا آمد. ایشان را به‌سعوانت هم حاجت بود که هر کسی همه کارهای خود

۱. هلموت هینر «فرقه مرویه» ترجمه حشمت مؤید، نقل از فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، ص ۳۲۹ و ۳۳۷.

۲ و ۳. کیمیای سعادت، ص ۲۸۰ (به‌اختصار). ۴. ترازو.

نمی‌توانست کرد. پس، فراهم آمدند تا درزی کار جولاه و آهنگر می‌کند و آهنگر کار هر دو می‌کند... پس میان ایشان معاملتی پدید آمد که از آن خصوصتها برخاست، که هر یکی به حق خویش رضا نمی‌داد و قصد یکدیگر می‌کردند. پس، به سه نوع دیگر حاجت افتاد از صناعات؛ یکی صناعت سیاست و سلطنت، دیگر صناعت قضا و حکومت، دیگر فقه که بدان قانون و ساطت میان خلق بدانند...»^۱

در کتب و آثار منظوم و منثور فارسی که گاه ناسی از طبقهٔ پرکار و پرحاصل پیشه‌وران به بیان آمده است: فردوسی می‌گوید:

بفر، بود آهنگران آورند / سس و روی و پتک گران آورند

چو پولاد با پتک آهنگران / به پیش آوریدند آهنگران

مرا نیست ز آهنگری ننگ و عار / خرد باید و سردی ای بادسار

رود کی نیز از پیشه‌وران یاد کرده است:

... بر فلک بر، دو شخص پیشه‌ورند / آن یکی درزی آن دگر جولاه

این ندوزد مگر کلاه سلوک / آن نبافد مگر پلاس سپاه

ابوشکور بلخی، مداح نوح بن نصر سامانی، افکار ارتجاعی عصر خود را در یک بیت که صاحب صحاح الفرس از او نقل می‌کند آشکار می‌سازد:

کشاورز و آهنگر و پای‌باف / چو بیکار باشند سرشان بکاف^۲

در بین محافل ارتجاعی و بیخبر آن عصر، جولاه و پای‌باف در حکم فحش و ناسزا بود، و کار کردن نوعی ننگ و عار به‌شمار می‌رفت، و خواجهگان و اربابان با آستین درازی که داشتند تن به کار و کوشش نمی‌دادند و متوجه نبودند که حیات آنها در گرو فعالیت کشاورزان و کارگران است.

سعیدی در بوستان می‌گوید:

پرو «خواجه» کوتاه کن دست‌آز / اگر بایدت آستین دراز

ریچاردن، فرای در قادیخ بخادای خود می‌نویسد: «شواهدی در دست داریم که دلالت بر تخصص هر شهری در ساختن نوعی کالا دارد، و شکی نیست که این امر موجب گردید که سطح مهارت در کار دستی بالا برود. درست همان گونه که کتابت حرفهٔ محدودی بود و فقط افراد منتخب کاتبان حق ورود به صنف ایشان را داشتند، کفشگران، نقره‌کاران، و دیگران نیز در صنفهای حرفه‌ای متشکل می‌شدند. در بخارا نیز نظیر شهرهای دیگر سرزمینهای شرقی جهان اسلام، صنفها بصورت مجامع مذهبی درآمدند و بعدها به‌فروق در اویش پیوستند. به‌گمان من، پایه‌های این تحول از دورهٔ ساسانیان گذاشته شده بود... ارتباط دادن مستقیم صنفها با غازیان یا با صوفیه یا فرق در اویش، تنها جنبهٔ نظری می‌تواند داشته باشد، زیرا دربارهٔ آنها اطلاعات کافی نداریم.»^۳

۱. همان، ص ۶۵ (به‌اختصار و تصرف).

۲. قادیخ بخادای، پیشین، ص ۲۲۰ (به‌اختصار).

بازارهای نیشابور در
قرن چهارم هجری

«... بازارهای شهر نیشابور در خارج شهرستان و در ریش شهر بوده است، و دو بازار آن از دیگران بزرگتر بوده است: به نام «سربع بزرگ» و «سربع کوچک». در این بازارها، کاروانسراها و مهمانسراهایی نهاده بودند که تجار در درون آنها به دادوستد و تجارت مشغول بودند و دکا کین زیادی در این بازارها بوده است که مرکز خرید و فروش اقسام امتعه واجناس بوده است. در این مهمانسراها، تجار طراز اول مسکن داشتند و غالب کاروانسراها مملو بود از اجناسی که برای خرید و فروش به این شهر آورده بودند. در سراهای این بازارها، کارگران و ارباب صنایع نیز دکانها داشتند که سخت معمر و آبادان بوده است، و نیز بسیاری از این بازارها و سراهای به دسته‌های مختلف پیشه‌وران تعلق داشت و به نام آنان نامیده می‌شد؛ مثل رسته کلاه‌دوزان، رسته کفشگران، رسته خزفروشان، رسته ریسندگان، و رسته و بازاری که در آن طناب تهیه می‌کردند، و بازار بزازها. و این بازارها و سراهای پر بوده از ارباب صنایع که هر کس در آن، به شغل خویش مشغول بوده است.»^۱

چنانکه دیدیم، از جمله صنایع دستی که مورد احتیاج عمومی بوده و هست، صنعت پارچه‌بافی است، که نه تنها در دوران بعد از اسلام در حوزه نفوذ فنودالها، بلکه در اکثر دهات معمر و شهرها معمول بود و جمعی به کار ریسندگی اشتغال داشتند. منتها در بعضی نقاط، پارچه‌های پست برای مصرف طبقه سوم تهیه می‌شد، و در برخی مناطق، پارچه‌های ظریف و زیبا برای صدور به کشورهای مختلف، یا برای استفاده طبقات ممتاز به دست کارگران ورزیده کارگاهها فراهم می‌گردید.

در تاریخ بخارا، نرشخی (۳۴۸، ۲۸۶ ه. ق) شرحی در توصیف کارگاههای صنایع دستی می‌خوانیم:

بیت الطراز بخارا

و بخارا را کارگاهی بوده است میان حصار و شهرستان، نزدیک مسجد جامع، و در وی بساط و شادروانها بافتندی، و یزدیها و بالشها (مصلیها) و بردیهای فندقی از جهت خلیفه بافتندی، که به یکی شادروان، خراج بخارا خرج شدی. و از بغداد هر سال عاملی علیحده پیاسدی، و هر چه خراج بخارا بودی از این جامه، عوض بردی. باز چنان شد که این کارگاه معطل ماند و آن مردمان که این صنعت بی کردند پراکنده شدند، و اندر شهر بخارا استادان بودندی که معین بودند سر، این شغل را، و از ولایتها بزرگانان پیاسدندی - چنانکه مردم زندینجی می‌بردند - از آن جامه‌ها بردندی تا به شام و سمرقند و شهرهای روم، و به هیچ شهر خراسان نیافتندی. و عجب آن بود که اهل این صنعت به خراسان رفتند بعضی، و آنچه آلت این شغل بود بساختند، و از آن جامه بافتند، به این آب و تاب نیاسد. و هیچ پادشاه و امیر و رئیس و صاحب منصب نبودی که وی را از این جامه نبودی، و رنگ وی سرخ و سفید و سبز بودی، و امروز «زندینجی» از آن، معروفتر است به همه ولایتها.^۲ در عهد عباسیان قسمتی از پیشه‌وران در کارگاههایی که «بیت الطراز» نامیده می‌شد

و متعلق به خلیفه بود، کار می کردند و در آن کارگاهها، جامه های فاخری که به رسم خلعت به درباریان اعطا می شد و نیز پارچه های گوناگون دیگر تهیه می کردند. کارگاهها، در تحت نظر ماسوری که «صاحب الطراز» نام داشت، اداره می شد. و این شخص محصول کارگاه را به دربار عرضه می کرد و مازاد را به فروش می رسانید. به هر یک از پیشه وران روزی نیم درهم دستمزد می دادند.^۱

طبقه کارگران

با اینکه در دوران بعد از اسلام، مقام و ارزش اجتماعی طبقه «کارگران» چنانکه باید معلوم و روشن نبود معذک، در کتب و آثار منظوم و منثور فارسی جسته و گریخته از کارگر یا «کاربگر» سخن به میان آمده است:

مفرمای کاری بدان کارگر

کز آن کار نتواند آمد بدر

گرشاسبنامه، ص ۱۹۸

بر بناکرد، کار، سالی پنج

- هفت پیکر

کارگری، مملکت آباد کن

- هفت پیکر

همه شهر از ایشان بیاراستند

- فردوسی

گنج و سنگ و خشت گران آورید

- فردوسی

شدند انجمن چون سپاهی گران

- فردوسی

به کار یگران گنج بسیار داد

- اسیر خسرو

پنجه کارگر، شد آهن سنج

عدل بشیری است خرد شاد کن

زهر پیشه ای کارگر خواستند

دگر گفت کاریگران آورید

زهر سو برفتند کاریگران

جهاندار، برتخت زربار داد

چلنگری

چلنگر کسی بود که در چلنگرخانه به ساختن آلات خرد آهنی از قبیل کلید و قفل و چفت در ورز و زنجیر و انبر و زنبیل و میخ و غیره اشتغال داشت. در قرون وسطی، در هر محله و برزنی یک یا چند دکان چلنگری، نجاری، آهنگری و غیره وجود داشت.

راجع به مزد کارگران، در منابع تاریخی کمتر سخنی به میان آمده است. گردیزی ضمن توصیف احوال یعقوب بن لیث، می نویسد که وی «به مزدوری نزد رویگری کار می کرده و ماهی ۱۰۰ درهم می گرفته است.»^۲ اکثر صاحب نظران کار و فعالیت را ضروری دانسته اند: «از هر کار معشوقه توان ساختن، و عشق در هر شغلی توان بردن»^۳ «اساس ظلم و از حد درگذشتن، بیکار بودن است.»^۴

۱. آ. ی. برتس، ناهرخسرو و اسماعیلیان، ترجمه ی. آردن پور، ص ۵۲.

۲. نقل از: ترکستان نامه، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۰.

۳. بهاء الدین محمد، معارف بهاء و ولد، به تصحیح بهاء الزمان فروزانفر، ص ۷۵. ۴. همان، ص ۸۳.

«کشیدن و تاب دادن رشته‌های در هم یا منظم شده الیاف طبیعی، مانند پنبه و پشم... و در آوردن آنها به صورت نخ یاریسمان به ضخامت مطلوب، از قدیم‌ترین ایام تا دوره اختراعات ماشینی، یک صنعت دستی خانگی بود. وسیله ریسندگی از زمانهای قدیم دوک بوده است که در نقاط مختلف جهان و درازمنه مختلف، به شکلهای گوناگون درآمده است. در ایران، دوک دستی که آن را «دوکلان» نیز می‌گویند، از دو قسمت مرکب است: یکی محوری چوبی که نزدیک سر آن شکافی برای بند کردن «سرفتيله» تعبیه شده است؛ و دیگری کفه چوبی چرخ‌مانندی، در انتهای محور، برای سنگین کردن و چرخ دادن به محور. ریسنده معمولاً گلوله الیاف درهم پشم یا پاره‌های نامنظم پنبه را به دست چپ، و دوک را به دست راست می‌گیرد. با دوانگشت سبابه‌وشست دست راست، مقداری از الیاف درهم گلوله «سرفتيله» می‌کند و سر آن را به شکاف محور می‌اندازد. آنگاه دوک را، در حالی که به انتهای فتيله آویخته است، چرخ می‌دهد، تا فتيله الیاف تاییده شود. در بسیاری از روستاهای ایران، ریسنده، دوک را روی ران خود می‌گذارد و با کف دست، آن را بشدت در امتداد ران می‌چرخاند؛ به این ترتیب، دوک به چرخش در می‌آید و به فتيله تاب می‌دهد. این طریقه ریسندگی هنوز هم در روستاهای ایران مرسوم است. با همین وسیله ابتدایی، در ازمنه قدیم در نقاط مختلف جهان نخهایی ریسیده و با آن نخها پارچه‌هایی بافته‌اند که ظریفترین پارچه‌های ماشینی امروزی به پای آنها نمی‌رسد. اولین قدم در راه اصلاح ریسندگی، اختراع چرخ ریسندگی است، که ظاهراً در هند اختراع شد، و در اوایل قرن ۱۶ میلادی در اروپا رواج یافت. طریقه کار این چرخ، همان طریقه دوک دستی است، جز اینکه در این اسباب، دوک افقی قرار می‌گیرد، و بوسیله تسمه‌ای که یک سر آن در شیار دوک و سر دیگرش روی چرخ بزرگ می‌افتد، به گردش می‌آید. چرخ بزرگ را با دست یا بوسیله پای (پدال) می‌گردانند، محصول قدرت چرخ ریسندگی، که اولین وسیله مکانیکی ریسندگی به‌شمار می‌آید، تقریباً هفت برابر ریسندگی دستی بود.^۱

از نیمه دوم قرن هجدهم به بعد، در انگلستان و دیگر کشورهای صنعتی، تلاشهایی برای تکمیل ماشینهای ریسندگی به عمل آمده و سرانجام، ماشینهای ریسندگی دستی جای خود را به ماشینهای جدید داد، و این جریان به انقلاب صنعتی اروپا کمک کرد و سبب افزایش تقاضای پنبه و پشم گردید.

«در کتاب حدود العالم، که حدود سال ۲۷۹ ه. ق. تألیف شده نوشته شده است: که در آن زمان، در فارس و سیستان، قالیهای خوب بافته می‌شد، و «مقسی» که به خراسان مسافرت کرده از قالی و سجاده بافت قانئات، و همچنین از قالیهای بافت خوزستان توصیف کرده است. در سایر نقاط ایران، چون خراسان و بخارا و فسا و دارابگرد و جهرم و کرمان و اصفهان و جوشقان نیز این هنر در هر جا با طرح و شکل مخصوص به خود رواج داشته است. خاورشناس فقید روسی، بارتلد، نوشته است: هم‌سرکز صنعتی کرمان بوده و پارچه‌های نخی که در هم می‌بافته‌اند، به تمام عالم اسلام، تامصر

پارچه بافی در ایران
بعد از اسلام